

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که در این جا مطرح بود که از مدتی قبل از تعطیلات هم بودیم بحث قاعده فراغ و تجاوز بود که عرض کردیم آقایان علمای متاخر ما مخصوصا بعد از مرحوم شیخ قدس الله سره در این مباحث اصولی به این مناسبت به تفصیل متعرض شدیم. حالا چون اول سال درسی هم هست من اجمالا عرض بکنم که اصولا قواعدی مثل فراغ و تجاوز و ید و قاعده صحت، اصالة الصحة و قرعه، این قواعد که اصطلاحا جز قواعد فقهیه هستند اصولا جز مسائل اصول قرار نمی گیرند، بنایشان به این است که در اصول از این مسائل بحث نکنند چون مسائل باید به شبهات حکمیه کلیه برگردد و این قواعد کلا بدون استثنا در شبهات موضوعیه جاری می شوند. در غیر از شبهات موضوعیه جاری نمی شوند لذا طبیعتا محل بحث این ها در کتب اصول نیست، این به طور طبیعی است، یکی هم قاعده فراغ و تجاوز لکن به جهت این که مرحوم شیخ به مناسبت این که این ها معارضه با استصحابند در ذیل بحث استصحاب بحثی را به عنوان تعارض اصول مطرح کرد یکیش تعارض دو تا استصحاب با همدیگر و یکیش هم تعارض استصحاب با این قواعد که مثلا قاعده تجاوز اقتضا می کند که مثلا نماز شما صحیح باشد اگر شک در رکوع کردید در حالی که در سجده هستید اما استصحاب عدم رکوع اقتضا می کند که نماز باطل باشد، به خاطر تعارض استصحاب با این ها متعرض شد و به این نکته هم در کلمات بعد از شیخ به تفصیل بیشتری متعرض شدند چون این ها در فقه تاثیر زیادی دارند و روایات و ادله دارند، به لحاظ مجموعه روایات و بررسی روایات و آثاری که در فقه دارد به این لحاظ این ها متعرض این مسئله شدند، البته نکته همین کثرت فروع و کثرت ابتلا به موارد این قواعد است و إلا نکته تعارض نکته مهمی نیست چون استصحابی هم که با این ها معارض است آن هم در شبهات موضوعیه است یعنی استصحاب گاهی در شبهات حکمیه کلیه است این مربوط به اصول است اما استصحاب در شبهات موضوعیه مثلا با طهارت بوده حکم به طهارت بکند یا با حدث بوده حکم به حدث بکند، فلانی مالک این بوده حکم به ملکیت بکند این ها همه در شبهات

موضوعیه هستند و این استصحاب در شبهات موضوعیه با این ها معارض است مثلاً این کتاب سابقاً ملک زید بوده الان دست عمرو است، الان عمرو ید دارد، آیا به استصحاب بقای ملک زید بگوییم کتاب مال زید است یا به قاعده ید بگوییم ملک عمر است چون الان ید دارد؟ پس این که می گویند این اصول با استصحاب معارضند تمام این ها در استصحاب در شبهات موضوعیه است، در شبهات حکمیه کلیه نیست.

علی ای حال و لذا ما عرض کردیم اجمالاً می شود مطلبی را قائل بود یا به عنوان خاتمه یا تنبیه، به قول آقایان تنبیهات. یک عده از اصول عملیه یا قواعد فقهیه که دارای کاربرد زیادی در فقه هستند و تاثیرگذار در فقه هستند این ها را استثنائاً در اصول بررسی بشود علی خلاف القواعد و إلا نباید این ها بحث بشود چون در شبهات موضوعیه است. این یک نکته کلی بود که قبل از این که وارد در بحث بشویم سابقاً هم توضیح دادیم.

راجع به قاعده فراغ و تجاوز گفته شده فرقتشان واضح است، این نکته دوم. فراغ بعد از عمل است و تجاوز در اثنای عمل است. فراغ شک در صحت است تجاوز شک در وجود است، نمی داند رکوع را انجام داده یا نه این قاعده تجاوز است اما فراغ می داند نماز را خوانده بعد از نماز شک می کند صحیح است یا نه، اصطلاحاً دو قاعده قرار دادند با این آثاری که عرض کردم.

آن چه که در این جا در کلمات متاخرین مطرح شده آیا این دو تا قاعده در واقع یکی اند یا دو تا هستند، علی تقدیر این که یکی باشند مرجعشان به قاعده تجاوز است یا به قاعده فراغ است؟ و علی فرض وحدت یا تعدد بحث دیگری را مطرح کردند که فرق بین ثبوت و اثبات مثلاً گفتند ثبوتاً یکی اند اما اثباتاً دو تا هستند. بعضی ها هم گفتند ثبوتاً و اثباتاً یکی اند، بعضی ها هم گفتند ثبوتاً و اثباتاً دو تا هستند. ثبوت یعنی تصویرش فی نفسه با قطع نظر از لسان دلیل، اثبات یعنی مراجعه به لسان دلیل، با لسان دلیل نگاه نکنیم و سابقاً خود ما عقیده مان این بود که یکی است، یک مقداری منشاش این بود روایاتی را که در کتب اصول مخصوصاً مرحوم نائینی آوردند لکن اخیراً که به روایات مراجعه شد معلوم شد انصافاً یک روایت واحده که به هر دو بخورد نداریم. این اشتباه نقلی است که بود که سابقاً متعرض شدیم احتیاج به تکرار نیست.

به ذهن می آید که ثبوت و اثباتا دوتا باشند، آقای خوئی ثبوتاً یکی گرفتند و اثباتاً یکی إلی آخر مباحث که گذشت، من چون فقط غرض اشاره است در مقام بیان نکته نیستیم.

و علی کل حال نکته سوم که ذیل همان بحث است این است که عرض کردیم شواهد حاکی است که قاعده فراغ اصل عقلائی دارد یعنی اگر انسان یک کتابی نوشت نامه ای نوشت و کاری انجام داد مثلاً فرض کنید پنجره خراب بود اصلاح کرد، اتاق را جارو کرد، بعد از عمل اگر شک کرد اجمالاً پیش عقلاً این قاعده هست که بنا می گذارد آن عمل درست است بعد از عمل. عرض کردیم قاعده فراغ اجمالاً اصل عقلائی دارد اما اگر قاعده تجاوز قاعده مستقلاً باشد اجمالاً اصل عقلائی ندارد یعنی اگر شما مشغول مطالعه هستید مشغول نوشتن هستید در صفحه قبلی شک می کنید و هنوز نوشتن ادامه دارد این که نگاه نکنید و بنای به صحت بگذارید معلوم نیست خیلی اصل عقلائی داشته باشد لذا باید بین این دو قاعده از این نکته خیلی باید دقت کرد فرق دارد مثلاً خود مرحوم آقای خوئی قاعده فراغ را با اصل عقلائیش قبول کردند، مشهور علمای ما تعبد شرعی قبول کردند، این خیلی منشا اختلاف در فروع قاعده فراغ است، این خیلی منشا اختلاف است. آقای خوئی و عده ای حتی اول کلام مرحوم نائینی مشعر به این است که قاعده فراغ روی همان اصل عقلائیش قبول می شود و دو تا روایت هم داریم یکی هو حین يتوضا أذكر منه بعد الوضوء، یکی هم کان حین انصرف من الصلوة اقرب الی الحق. دو تا روایت هم داریم ایشان تمسک به این دو تا روایت کردند و قائل شدند که مصب روایات هم قاعده عقلائی است لکن مشهور علما این دو روایت را قبول نکردند و قائل شدند تعبد صرف است، این خیلی نکته مهمی است من جمله در همین تنبیه آخری که امروز ان شا الله می خوانیم در همین جا هم تاثیرگذار است. آن نکته این است که آیا قاعده فراغ جز امارات عقلائی است یا جز اصول تعبدی شرعی است، اگر امارات عقلائی باشد دیگر اطلاق دلیل ندارد، باید به قدر متیقن قبول کرد، آن مقداری که در پیش عقلاً قابل قبول است که به آن عمل حکم به صحت عمل بکند و آن مقدار جایی است که در حین عمل ملتفت باشد اما اگر بعد العمل شک داشت که اصلاً من ملتفت بودم یا نه، نمازی خواندم، نمی دانم صحیح بود یا نبود، اصلاً نمی دانم التفات داشتم یا نداشتم آقای خوئی در این جور موارد قاعده فراغ را جاری نمی کنند. ایشان به اصطلاح خودشان قاعده فراغ را جز امارات

می دانند، کسانی که قاعده فراغ را جز امارات می دانند آن نکته فنیشان این است که قاعده فراغ اجمالا عقلائی است به آن مقداری که عقلا قبول دارند ما هم قبول داریم این اماره می شود. کسانی که اصل تعبدی می دانند می گویند اجمالا عقلائی است لکن تعبد شارع اوسع از ما عند العقلاست که تعبد می شود لذا اگر ملتفت هم نبود نماز خواند و اصلا حواسش هم نبود در حین نماز یقین دارد در حین نماز ملتفت نبود، البته عبارات آقای خوئی در این جا یک مقدار تردید دارد چون سابقا توضیح دادم نمی خواهم تکرار بکنم. اگر در حین عمل یقین دارد که التفات نداشته اما نماز را خواند و یقین هم داشت که التفات در حین عمل نداشت، بنا بر مشهور بین آقایان علما

پرسش: آقا فرمودید دسته دوم این را اوسع می دانند؟ آن چه که در شرع داریم اوسع از تعبد عقلائی می دانند؟

آیت الله مددی: بله اوسع می دانند. می شود تعبد شرعی.

ما این را به طور کلی توضیح دادیم که در عده ای از موارد ممکن است سیره عقلائی محدود باشد شارع بیاورد آن جا اوسع از سیره عقلائی قرار بدهد یا اضیق، می شود تصور کرد. مشکل خاصی ندارد

پس بنابراین در قاعده فراغ یک بحث اساسی این است. در قاعده تجاوز چون اصلش عقلائی نیست این بحث مطرح نشده است. در قاعده فراغ چرا مطرح شده است؟ چون اولاً ریشه عقلائی دارد ثانیاً در دو تا روایت به این مطلب تصریح شده است، هو حین يتوضا اذكر منه بعد الوضو یا کان حین انصرف اقرب الی الحق در باب نماز. در حین انصراف اقرب الی الحق را. البته ما از هر دو روایت جواب دادیم. جواب مشهور بین علما مثل مرحوم نائینی و آقاضیا حمل بر حکمت کردند، آقای خوئی قبول نکردند حمل بر علت کردند توضیحات این بحث و فرق بین حکمت و علت، این ها گذشت و چون مطالب گفته شد غرض من الان تذکر است نه این که وارد بحث بشویم و ما نکته دیگری را عرض کردیم آن روایتی که می گوید يتوضا شبهه دارد روایت باشد، احتمالاً موقوف باشد به اصطلاح علمای حدیث یعنی کلام راوی باشد، حدیث مدرج کلام راوی است، این توضیحات چون گذشت الان وارد آن بحث نمی شویم. به هر حال یک روایت واحده است و از انفرادات شیخ است، شبهات دیگر هم دارد و قبول آن روایت الان خیلی مشکل است.

.....

به هر حال آن چه که از مجموع روایات در می آید این است که در باب قاعده فراغ اذکریه و التفات شرط نیست، این بحثی بود که سابقا گذشت، آن وقت به این مناسبت یک بحث دیگری هم مطرح شد که نکته چهارم می شود که ظاهر کلمات اصحاب متاخر ما، مراد ما از اصحاب متاخر در اصطلاح بنده یعنی بعد از مرحوم وحید بهبهانی چون اصولا مرحوم وحید بهبهانی یک دوره اصول را پایه گذاری کرد با در نظر گرفتن اشکالات اخباری ها، این اصلا منشا این که اصول جدید ما حتی با اصول قدیم ما یعنی با کلمات علامه مخالف است این است. علامه مقدار بسیار زیادی در کلماتش متأثر به اصول اهل سنت است یعنی به طور کلی حرف ها، حرف های اهل سنت است لکن سعی شده حتی المقدور جواب روی اصول شیعه باشد، نه این که برداشته اصول اهل سنت را در شیعه آورده که اخباری ها به ایشان حمله می کنند. نه می شود الان فرض کنید شما یک کنوانسیون بین المللی، یک معاهده بین المللی بگیرید چهل تا ماده دارد روی یکی یکی موادش طبق فقه شیعی فتوا بدهید، فرض فرض خارجی است اما جواب شیعی است. سعی علامه بر این است که جواب شیعی باشد. حالا چون ما اصول به آن مقدار نداشتیم چه مقدار موفق بوده یا نبوده بحث دیگری است. اما اخباری ها که حمله کردند حمله تندی کردند و اساس عده ای از مسائل اصولی که تقریبا قبل از این ها بین اصولی ها قبول بوده را عرض کردم عمده اشکال اخباری ها به اصولی ها حدود نه یا یازده تاست که در کتاب فوائد است چون بعضی از کتب را در فرق بین اخباری و اصولی نوشتند که چاپ هم شده حدود شصت و خرده ای مسئله را ذکر کردند، آن ها خیلی واقعیت ندارد، اساسش همین نه تا یا یازده تاست، یازده مورد اساسی است که اخباری ها به آقایان اصولیین شیعه اعتراض کردند لذا مرحوم وحید بهبهانی وقتی آمد اصول جدید را بنویسد با عنایت به اشکال اخباری ها یعنی اخباری بیشترین اشکالشان این بود که این مطالب اصولی شما با روایات اهل بیت نمی سازد. مثلا فرض کنید اصالة البرائة در کلمات قدمای ما به معنای این که واقعا حکمی نیست. خب اخباری ها اشکال کردند این همه روایت داریم که احکام پیش امام زمان است، یعنی چه واقعا حکمی نیست؟ شما گشتید روایت پیدا نکردید چرا نفی می کنید؟ لذا مرحوم وحید بهبهانی گفت ظاهرا حکم نیست، این دو تا با همدیگر فرق کرد. آن چه که در قدیم بود واقعا حکم نیست که این اخباری ها اشکال کردند و اشکالشان هم وارد است، خب خیلی مشکل است با نفی علم، نفی واقع خیلی مشکل است اما آن چه

.....

که از زمان وحید و مرحوم شیخ هم و لذا معروف است که مرحوم شیخ می فرمود که اگر ملا محمد امین استرآبادی هم زنده بود و کتاب من را می خواند ایمان به برائت می آورد، این طور نقل کردند، صحت و سقمش را نمی دانم. علی ای حال بنده سراپا تقصیر اصطلاح اصول متاخر را مرادم از وحید به بعد است، کار هایی را که مرحوم وحید شروع کردند طبعاً بعد مثل صاحب قوانین، صاحب فصول، مثل مرحوم نراقی، مثل مرحوم سید محمد مجاهد صاحب مفاتیح و اوج این حرف ها را تقریباً جمع و جور این حرف ها را شیخ انصاری قدس الله سرّه، بعد از شیخ هم عرض کردیم آقایانی که آمدند عمدتاً دو نفر خیلی مکتب شیخ را مورد مذاقه قرار دادند که یکی مرحوم آقاضیا و یکی مرحوم نائینی است. مرحوم آقا شیخ محمد حسین هم خوب است اما این دو تا تفکر اصولیشان خیلی قوی است مخصوصاً مرحوم نائینی که بیشتر مکتب شیخ را تایید کرده و تقویت کرده و مرحوم آقاضیا بیشتر حرف های شاگرد ایشان کفایه را لکن به هر حال آقاضیا انصافاً در اصول خیلی زحمت کشیده و انصافاً این دو بزرگوار یک غنا و باروری عجیبی به این مباحث اصول متاخر شیعه دادند. شیخ به یک درجه ای از کمال رساند و این ها خیلی در بارور کردن و رشد این مکتب اصولی متاخر شیعه. این مکتب اصولی متاخر شیعه هم با مکتب اصولی اهل سنت، البته اهل سنت معاصر ما تقریباً مکتب اصولی یعنی سال هاست نه معاصر، چندین قرن است مکتب اصولی ندارند، مکتب های اصولیشان در همان قرون متوسط است یعنی از سال های چهارصد تا ۷۰۰، ۸۰۰. بعد مکتبی که بخواهیم اسمش را بگذاریم نداریم. خیلی آن ها در آن مدت زحمت کشیدند. مکتب اصولی ما هم با آن ها مخالف است و هم با آن چه که قدمای اصولی خود ما دارند مختلف است. با این که قدمای اصولی ما مثل سید مرتضی و شیخ طوسی و دیگران و مخصوصاً علامه تا حدی صاحب معالم سعی کردند یک مکتب اصولی را درست بکنند لکن این مکتب اصولی متاخر ما به خاطر حمله شدیدی که اخباری ها کردند، البته نه این که تماماً مختلف است، بالاخره اختلافات خاصی دارد فرق می کند با آن مکتبی که قبل از آن مطرح بود و در خلال مباحث من اشارات کردم و مباحث را توضیح دادیم جای تکرار آن مباحث نیست. این کلمه مکتب اصولی متاخر شیعه مراد من این است، از زمان مرحوم وحید بهبهانی، وحید بهبهانی یک دوره اصول را پایه گذاری کردند با در نظر گرفتن اشکالات اخباری ها، البته این به این معنا نبود که تمام اشکالات آن ها را قبول بکنند مثل برائت، مثلاً فرض

کنید استصحاب، ظاهر کلمات اصولیین قدیم حتی اهل سنت، استصحاب را اماره می دانستند. مرحوم ملا محمد امین اشکال می کند، سابقا هم اشکال را بیان کردیم و حالا حال تکرار اشکالات مرحوم ملامحمد امین را نداریم. مرحوم وحید و مابعد استصحاب را قبول کردند به تعبیر به اخبار و این مطلب در فقه اهل سنت اصولا نبود چون اهل سنت در استصحاب، اخبار ندارند. لا تنقض الیقین بالشک ندارند. اهل سنت آن ها که قبول کردند در استصحاب دو تا روایت دارند یکی شک در حدث در اثنای نماز و یکی شک در رکعات در نماز و برای این دو تا روایت از پیغمبر دارند، بقیه موارد را که قائل به استصحاب شدند به قیاس قائل شدند اما اصحاب ما روایت داشتند در تهذیب بود لا تنقض الیقین بالشک، اخباری ها هم که اشکال کردند شما که روایت ندارید، روایت هم که آمد. طبیعت آمدن روایت چهره استصحاب را عوض کرد لذا استصحاب تعبدی شد لذا گفتند مثبتاتش حجت نیست، اگر اماره بود مثبتاتش حجت بود، اماره که نشد، این که من اصول متاخر می گویم بنده همیشه سعی می کنم کل اباحت یک علم را در طول تاریخ یعنی از بعد از رسول الله تا یومنا هذا مجموعه افکاری که در این جا مطرح شده و کیفیت طرح این افکار را بیان بکنم پس بنابراین مثل مرحوم علامه با جلالت شان، مثل مرحوم شیخ طوسی در عده، ایشان بحث استصحاب دارد و تصادفا عبارتش را کامل در عده خواندیم و مطلبش را گفتیم. هیچ کدام از این ها لا تنقض الیقین بالشک را مطرح نکردند. مرحوم ملامحمد امین استرآبادی مطرح کرده می گوید این در شبهات موضوعیه است، ربطی به شبهات حکمیه کلیه ندارد به درد اصول نمی خورد. این به درد موضوعات خارجی می خورد لذا مثل مرحوم وحید بهبهانی و بعد مرحوم شیخ و آقاضیا و مرحوم نائینی و دیگران که آمدند این ها در این دوست سیصد سال اخیر سعی کردند با تمسک به لا تنقض الیقین یعنی مسلکی که اهل سنت رفتند کلا عوض شد. مسلکی هم که شیعه رفته بود مسلک خاصی بود آن را هم دیگر عمل نکردند، یک مسلک جدیدی است که این مسلک الان حدود سیصد سال است که مطرح است و آن تمسک به اخبار و حجیت استصحاب از باب تعبد صرف است که عرض کردیم اهل سنت این تفکر را ندارند. آن هایی هم به روایت تمسک نکردند مثلا گفتند عقلائی است یا فلان، اگر یک شهری باشد که حالا حکم به بقا می دهند حتی بعضی ها حیوانات را گفتند، کبوتر که پرواز کرد به خانه خودش پرواز می کند به استصحاب حیوانات هم برگشتند الی آخر. ما تمام این توضیحات را در محل

خودش عرض کردیم، چون الان آخر بحث استصحاب است یکی دو سه سال است که در استصحاب هستیم دیگر این ها را تکرار نمی کنیم پس یک نکته را خوب دقت بکنید ما اصولا در مسائل جدید خودمان به خاطر مخصوصا باز کردن باب تعبد و این که یک نحوه اصولی داریم که تعبد است یک اباحت جدیدی مطرح شده است. نه اهل سنت این ها را دارند و نه قدمای شیعه این ها را دارند. مراد من هم از قدمای شیعه مثل صاحب معالم و حتی مقدس اردبیلی، قبل از اخباری ها. مرحوم ملا محمد متوفای هزار و سی و خرده ای است، زمان صفویه است، تا قبل از اخباری ها ما این نوع تفکرات را نداشتیم مثلاً در باب همین قاعده فراغ و قاعده تجاوز این در اصول جدید شیعه مطرح شد که آیا اماره هست یا اصل عملی است؟ این تتمه آن بحث است. کسانی که مثل آقای خوئی قاعده فراغ را عقلائی گرفتند گفتند اماره است، قاعده تجاوز چون در لسان دلیل آمده است گفتند تعبد. مشهور بین علمای ما هر دو را تعبد گرفتند. الان مشهور این است که هر دو تعبد است، هم قاعده فراغ تعبد است هم قاعده تجاوز تعبد است. آن وقت اگر عقلائی شد و به سیره عقلا برگشت دلیلش لبی می شود. قدر متیقن است، اگر به تعبد برگشت دلیلش اطلاق پیدا می کند. می توانیم به اطلاق قاعده فراغ تمسک بکنیم سرایت بدهیم و لذا یک بحثی که مرحوم نائینی و دیگران و مرحوم آقای خوئی در این جا بحث کردند که آیا جز امارات است یا جز اصول عملیه است؟ البته کسانی که قائل به اصول عملیه شدند که مشهورند قدما ندارند، فتوای قدما آمده است اما این تعابیر را ندارند. اصل محرز گرفتند و لذا دوران امر شد بین این که قاعده تجاوز یا قاعده فراغ اماره باشد، اماره یعنی من می بینم که این عمل درست است، یا اصل باشد که من بنا می گذارم این عمل درست است. فرق این دو تا این است. لکن این هایی که اصل گرفتند محرز گرفتند یعنی می گوئیم حکم می کنیم و بنا می گذاریم، شارع حکم می کند که این عمل صحیح است، این در قاعده فراغ است. شارع حکم می کند شما رکوع را انجام دادید، این در قاعده تجاوز. در یک قاعده به اصطلاح حکم شارع به انجام دادن است و یکی هم حکم شارع به صحت است.

عرض کردیم یک احتمال دیگر هم اضافه می شود و آن این که اصل غیر محرز باشد، البته آقایان که در مقابل اماره، اصل محرز گرفتند. مراد از اصل غیر محرز این است که حکم نکند عمل صحیح است، حکم نکند رکوع را انجام دادید، حکم بکند نمازتان را

ادامه بدهید. من در حال سجده شک کردم رکوع انجام دادم یا نه. تعبدی را که شارع می خواهد بکند به دو نحو است:

یک دفعه می گوید شما رکوع را انجام دادید، در حال سجده شک می کنید رکوع انجام دادید، شما در حال نمازید حمد و قل هو الله را که خواندید نیت نماز کردید، همه شرائط را دارید به سجده رسیدید پس رکوع را انجام دادید، بلی قد رکعت در روایت بود، این اصل محرز می شود.

یک دفعه می گوید من در سجده شک می کنم، می گوید امض فی صلوتک، می گوید نمازت را ادامه بده، کار ندارد شما رکوع انجام دادی یا نه می گوید نماز را ادامه بده. اصولیین متاخر اصطلاح این را اصل غیر محرز گذاشتند.

پس بنابراین قاعده فراغ و تجاوز یک دفعه اصل محرز می شود مثلاً در باب قاعده فراغ می گوید این نمازت صحیح است. یعنی بنا نه این که شما واقع را می بینید، اگر شما واقع را ببینید اماره می شود، اگر شما واقع را نمی بینید شارع برایتان تعبد قرار داد اصل می شود و لذا یک نکته ای است که عرض کردیم این کرارا در کلمات یعنی همین جا به مناسبتی در کلمات مرحوم نائینی و آقاضیا هر دو آمده است و این خیلی لطیف است، کلام لطیفی است، تصادفاً در مباحث سابق مطرح نکردند، این جا در همین قاعده تجاوز مطرح کردند، گفتند فرق بین اماره و اصل، البته ما فرق های دیگری گذاشتیم و بحث گذاشتیم. نمی خواهیم تکرار بکنیم. یک فرقی این است که در باب اصل، شک و جهل موضوع است اما در باب اماره جهل مورد است نه موضوع. مثلاً اگر کسی آمد گفت این مثلاً کاسه پاک است (بینه یا عدلین) این طریق به واقع است، نظر به این است که واقع را برایتان کشف بکند بگوید این پاک است اما ممکن است اشتباه کرده باشد. جهل در آن اخذ نشده است یعنی شما اگر قبول می کنید نه به عنوان این که جاهلید بلکه به عنوان این که این طریق است، ممکن است طریق اشتباه کرده باشد اما در باب اصول جهل فرض می شود. این فرق اساسی است، قید موضوع است و لذا عرض کردیم هر جا در لسان دلیل غایت علم و جهل آمد اصل عملی است، به طور کلی این طور است. کل شیء لک ظاهر حتی تعلم، تا گفت حتی تعلم می شود اصل عملی. چون حتی تعلم یعنی فرض جهل کرده است. هر جا فرض جهل کرد موضوع را جهل قرار داد این اصل عملی است مثلاً می گوید این لباس تو ظاهر است، چرا؟ بینه آمد، این اماره می شود، چرا لباس تو ظاهر است؟ دو

ساعت قبل من می دانم ظاهر بود الان شک دارم، استصحاب طهارت است که اصل می شود. اصل نکته اش این است که می گوید من دو ساعت قبل می دانستم ظاهر است، در این دو ساعت احتمال می دهم نجس شده است نمی دانم، ببینید می گوید اگر نمی دانی بنا بر پاکی بگذار. اگر نمی دانی فرض جهل است. این یک نکته لطیفی است. عرض کردیم این ها از مطالبی است که در اصول قدیم ما هم نیامده است. تصادفاً یکی از عجائب این است که این مطلب را در همین فروع قاعده فراغ و تجاوز مرحوم آقاضیا و نائینی دارند با این که این مطلب در کل اصول جاری می شود، اختصاص به این مورد ندارد. مرحوم نائینی و آقاضیا دارند که فرق بین اصل عملی و بین اماره، در باب اماره جهل و شک مورد است اما در باب اصل عملی جهل موضوع است یعنی می آید فرض می کند یک واقعی هست، خوب دقت بکنید! چون ما این را سابقاً توضیح مفصل دادیم و الان اشاره وار صحبت می کنم. یک واقعی هست فرض می کند که این واقع مجهول است یعنی فرض این است که شما به واقع نرسیدید، مراد از جهالت یعنی وصول و ارتباط شما با واقع. ما چون مفصل در بحث اصول عرض کردیم آن چه که یکی از ارکان مباحث اصول است ارتباط مکلف با حکم است، این ارتباط مکلف با حکم را که آقایان اسمش را علم و ظن و شک گذاشتند ما اسمش را مرحله تنجز گذاشتیم. اصلاً بعضی ها معتقدند و واقعیت هم همین است که کل اصول متعارفی که تا حالا در حوزه های ما بوده یعنی حوزه های شیعه، سنی، زیدی و الی آخره در حوزه های اسلامی بوده همه شان ناظر به این مقام هستند. رابطه مکلف با حکم. البته این رابطه اصطلاح بنده است. اسم این رابطه مکلف با حکم تنجز است. شما از چه راهی به حکم می رسید؟ کل اصول دور بر این نکته است. مرحوم آقای بروجردی در این تقریراتشان هم از قول شافعی نقل کردند که شافعی گفته موضوع علم اصول حجت است، آقایان هم اشکال کردند که در کتاب رساله شافعی نیامده. حالا من هم رساله شافعی را دیدم ندیدم، یادم نمی آید این مطلب آمده باشد اما این مطلب درست است حالا شافعی گفته باشد یا کس دیگر گفته باشد. من این را سابقاً توضیح مفصل عرض کردم کل اباحات اصول من البدو الی الختم دائر مدار این نکته است رابطه مکلف با حکم. این رابطه را به لحاظ صورت ذهنی بررسی کرده است. از این جاست که اباحات اصول از منطق و فلسفه جدا می شود. این در اصول صورت ذهنی است چون تنجز دائر مدار صورت ذهنی است نه دائر مدار واقع. یک واقع داریم لذا عرض کردیم مقام

.....

جعل یک مقام است، یک واقع مقام ارسال رسل است آن هم واقع است، پیغمبر فرمود امام فرمود. یک مرحله دیگر مرحله وصول به حکم است، اسم این تنجز است، تنجز این است، نحوه وصول و رابطه ای که مکلف با قانون پیدا می کند، با حکم الهی پیدا می کند مثلاً به صورت علم است، به صورت ظن است، از خبر واحد است، از خبر متواتر است، از خبر مستفیض است، از اصل عملی است، از علم اجمالی است، تمام این ها را نگاه بکنید، استناد به آیه است، استناد به روایت است، لفظش لفظ صیغه افعال است، لفظش صیغه یفعل است، لفظ فعل است اجاب است فعل ماضی است، ببینید! شما تمام اصول را اگر دقت بکنید نکته اش به این بر می گردد نحوه ارتباط مکلف با حکم، این نحوه ارتباط به صورت ذهنی بر می گردد. اسم این تنجز است. ما در اصول شما این همه مباحث اصول دیدید کلش راجع به این است که آیا این مطلب برای شما مثلاً این حکم را می آورد مثلاً صیغه افعال، صیغه یفعل، صیغه فعل.

مرحوم نراقی قدس الله نفسه معتقد است که صیغه غیر از افعال دلالت بر وجوب نمی کند، مشهور می گویند می کند، فعل ماضی و مضارع دلالت بر وجوب هم می کند لکن ایشان مدعی این مطلب است که دلالت بر وجوب نمی کند و مثلاً استحباب. نکته فنی تمام این ها همان است، شما می گوئید من این مطلب را واجب فهمیدم، از کجا؟ از یفعل؟ می گوید از یفعل واجب در نمی آید، استحباب در می آید. تمام اباحت اصول شرح این نکته است: تنجز یعنی رابطه شما با حکم الهی. این نحوه ربط و این نحوه ربط را به صورت ذهنی نگاه می کنند نه واقع. واقع یکی مقام جعل است، یکی مقام ابلاغ و مقام بعث رسل، و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا، مقام بعث رسل، آن واقع است، آن دو تا واقع اند اما این یکی که اصلاً اصول در این یکی بحث می کند یعنی اصولی که داریم، اصولی که الان متعارف است.

این مطالب هم روشن شد، ما عرض کردیم در باب قاعده فراغ و تجاوز در حقیقت سه احتمال است، یکی اماره باشد، ناظر به واقع باشد یعنی می گوید واقعا این عمل صحیح است، یکی اصل عملی محرز باشد حکم شارع به صحتش باشد و یکی اصل عملی غیر محرز باشد، عملت را ادامه بده. من بعد از نماز شک کردم اعتنا نکن، برو دنبال کارت، اعتنا نکن. نمی گوید آن نماز درست است، اگر گفت آن نماز درست است می شود قاعده فراغ، می شود اصل محرز و این حقیر سراپا تقصیر یک احتمال چهارمی هم اضافه

.....
کردیم، البته این احتمالات را مطرح کردیم هنوز آن نتیجه نهایی را گذاشتیم آخر بعد از این که تنبیهات آقایان و بحث آقایان تمام شد یک نظر کلی به ابیاحات قاعده تجاوز و فراغ بالخصوص با در نظر گرفتن آرای بقیه فرق اسلامی که بقیه فرق اسلامی در این مسئله چکار کردند. همین راهی که علمای ما رفتند که قاعده فراغ و تجاوز باشد یا راه دیگر رفتند.

و لذا یک راه چهارمی هم به ذهن رسید که این اصلا حکم شرعی باشد، نه اماره باشد، نه اصل عملی محرز باشد، نه اصل عملی غیر محرز باشد، این حکم تعبدی باشد. خلاصه این حکم تعبدی مثلا در باب قاعده تجاوز اگر شما سر از سجده برداشتید بلند شدید یا در حال بلند شدن بودید، یقین دارید سجده انجام ندادید برگردید سجده انجام بدهید. ایستادید دارید حمد و قل هو الله می خوانید در رکعت دوم، یقین دارید سجده انجام ندادید برگردید سجده تان را انجام بدهید. شما در هر حالی باشید یقین دارید سجده انجام ندادید برگردید انجام بدهید مگر در رکعت بعدی به رکوع رفته باشید. تا قبل از رکوع برگردید سجده را انجام بدهید. این در چه حالت؟ حالت یقین. اگر شک دارید که سجده را انجام دادید یا نه، تا قبل از ایستادن، تا قبل از این که مشغول قرائت بشوید برگردید، اما در رکعت دوم ایستادید دیگر اعتنا نکنید. دخل فی غیره، این دخل فی غیره روشن شد؟ پس هر دو حکم شرعی اند. نه در آن جا قاعده ای هست. من مثال زدم که کاملا واضح باشد چون این فرض را آقایان نکردند و اصلا در کتب اصول ما نیامده است. بیایم بگوییم این بحث هایی که شما کردید و آن تنبیهات، به هیچ کدام از این ها احتیاج نیست، این اصولا یک حکم شرعی است. اگر شما یقین دارید سجده را انجام ندادید حالا نشستید یا بلند نشستید یا می خواهید بلند بشوید یا دارید حمد و قل هو الله می خوانید یا آخر قل هو الله رسیدید یقین دارید سجده را انجام ندادید برگردید سجده را انجام بدهید.

پرسش: قاعده کلی از آن در نمی آید؟

آیت الله مددی: نه چه قاعده ای در می آید؟ حکم است.

اما اگر شک کرد، آقایان گفتند این نیست، می گوید بلی قد سجد، این جا حکم در آوردند، این نکته اش این شد. اگر یقین کردید حکم گرفتند ولی اگر شک کردید قاعده گرفتند. نکته روشن شد؟ ممکن است شما بگویید شک هم کردید حکم است، چرا آن جا

.....

بگوییم قاعده است؟ آن جا هم حکم است، چون آقایان نگفتند من یک مقدار توضیح دادم. این را هیچ کدام از این آقایان نگفتند این همه راجع به قاعده فراغ و تجاوز بحث کردند. اصلاً بگوییم قاعده ای نیست، یک حکمی است که شما نه فقط قبل از رکوع، ایستادید دیگر سجده را اعتنا. شک. پس در هر حال شک شما اعتنا نکنید مگر هنوز نایستادید، اگر ایستادید دیگر اعتنا نکنید اما در حال یقین شما برگردید سجده را انجام بدهید. البته فرقش هم این است که در حال یقین شما اگر رکوع را رفتید دیگر انجام ندهید نمازتان را ادامه بدهید بعد آن سجده را قضا بکنید چون انجام ندادید. هم شما نمازتان را ادامه بدهید هم بعد از نماز آن سجده را قضا بکنید اما اگر شک کردید حکم. هنوز نایستادید برگردید سجده را انجام بدهید، اگر ایستادید دیگر اعتنا نکنید قضا هم نمی خواهد. اسم این را قاعده تجاوز گذاشتند، آن یکی را حکم گرفتند این یکی را قاعده. نکته فنی روشن شد؟ این را قاعده گرفتند. حالا یا اصل محرز یا اصل غیر محرز یا اماره به قول مرحوم آقای خوئی

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين